

واقعیت و آرمان ؟

غیر از این که ایران دوران جنگ، فاقد همه امکانات بود. هدف مجازی، ترجمان قلب واقعیتها به مجازها شد و نسلی قربانی هدف تحقق نیافتنی شد و کشوری گرفتار فتنه استبداد وابسته شد.

۲- واقعیت، خاصه های خود را دارد. نا آگاهی از این خاصه ها، به قلب سازان فرصت می دهد منطبق صوری را بکار گیرند و مجازها را جانشین واقعیت ها بسازند. خاصه اول واقعیت اینست که از خود هستی دارد و مجاز این هستی را ندارد. برای مثال، می گویند: مصدق آرمان خواه بود و واقع بین نبود. اگر واقع بین بود، می دانست ایران نمی تواند با قدرتهای جهان در اقتد. می باید منافع آنها را در ایران می پذیرفت و با آنها کنار می آمد تا کار به کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت استبداد نکشد. بنگریم کدام واقعیتها را از دید عقل ها پنهان می کنند و با کدام مجازها جانشینان می کنند؟:

• بنا بر ادعا، منافع آمریکا و انگلستان نفت و گازی است که متعلق به مردم ایران، نسل بعد از نسل است. به سخن دیگر، منابعی که حقی از حقوق ملی ایرانیان است، سلطه گر منافع خود می شمارد!

حقی ملی از خود هستی دارد. اما نفت وقتی نفع آمریکا و انگلیس می شود که ایرانیان از حق ملی خود چشم ببوشند، بدتر این که آن را نفع آمریکا و انگلستان بشناسند.

• واقعیت دوم این که تا اقلیت صاحب امتیاز، برای سلطه استبدادی بر جامعه خود و بردن و خوردن حقوق مردم، قدرت خارجی را شریک خویش نمی گرداند، واقعیت اول، مجاز (یعنی نفع آمریکا و انگلستان) نمی شد. چنانکه اگر اقلیت نفتی یا صاحب امتیازان وابسته به انگلستان و آمریکا و حزب توده وابسته به « روسیه شوروی » نبودند، نفت ایران ملی می شد و ایران مستقل و آزاد و دولتی بر پایه های حقوق ملی و حقوق انسان می یافت. این واقعیت و نقش آن را ندیدن و ۲۸ مرداد را حاصل آرمان خواهی مصدق جلوه دادن، قلب بس ناشایسته واقعیت است. طرفه این که « اگر » ترجمان واقعیت را با « اگر » بیانگر مجاز خود ساخته جانشین می کنند: اگر ۳۰ تیر نبود و قوام بر کار می ماند، مسئله نفت را حل می کرد و کار به کودتای ۲۸ مرداد نمی کشید! آیا قوام السلطنه مستقل از اقلیت صاحب امتیاز نبود؟ بیرون از آن اقلیت، تکیه گاهی در جامعه داشت؟ قیام مردم در ۳۰ تیر می گوید: او تکیه گاه مردمی نداشت. اسناد منتشره نیز می گویند آمریکا و انگلستان بر این امید بودند که او طومار نهضت ملی ایران را بر می چیند و مشکل نفت را در محدوده منافع آنها حل می کند. و نیز،

• واقعیت سومی که از دید عقول می پوشانند اینست: ۳۰ تیر پیروزی بزرگی بود که اگر رهبران نهضت ملی از آن درس گرفته بودند، می توانستند از ۲۸ مرداد پیشگیری کنند: بدیل دست نشانده را قیام مردم ناممکن کرد. حال اگر رهبران نهضت ملی جلوگیری از تجدید بنای بدیل دست نشانده را وظیفه خود می شمردند، بدیلی که آمریکا و انگلستان را دعوت به کودتا کند، پدید نمی آمد. مصدق با دریافت این واقعیت را دریافت و خطرات و تألمات این خطا را خاطر نشان می کند. در حقیقت، پیش از آنکه شاه به سفیر آمریکا پیشنهاد کودتا کند و بر سر زاهدی بعنوان جانشین مصدق توافق کنند، کسانی از رهبران نهضت ملی زاهدی را نامزد جانشینی مصدق کرده بودند. مصدق می نویسد:

(خطرات و تألمات مصدق صفحه ۲۱۷):

« نمایندگان جبهه ملی که این گروه از نمایندگان را می توان از نظر فکر و عقیده به دو دسته تقسیم کرد:

الف- نمایندگان که به آزادی و استقلال مملکت ایمان داشتند و هیچ چیز آنها را از عقیده و ایمان خود منحرف ننمود و تا آخرین لحظه در عقیده خود باقی ماندند.

ب- نمایندگان که آزادی و استقلال را وسیله پیشرفت اغراض و مقام قراردادده و از همان ماه های اول تشکیل دولت این جانب، سرلشکر زاهدی، وزیر کشور را نامزد نخست وزیری کردند. من بعد از غائله ۲۳ تیر از آن مطلع شدم و از عدم توجه و کم فکری بعضی از همکارانم بسیار تعجب کردم. چون که جبهه ملی در مجلس اکثریت نداشت که سرلشکر با رای جبهه ملی در مجلس نخست وزیر بشود و تابع نظرات جبهه ملی باشد. از این هم که بگذریم، سیاست خارجی چطور موافقت می کرد که باز شخص دیگری متصدی کار شود که نهضت ملی ایران را به ضرر آن سیاست رهبری کند؟ » (خط کشی زیر جمله ها از این جانب است)

بدین قرار، هرگاه این دسته از

« نمایندگان » می دانستند برگزیده اقلیت صاحب امتیاز و دست یار قدرت خارجی، « چوب دست » آنها نمی شود و خود در ایجاد آن آلترناتیو شرکت نمی کردند و هرگاه رهبری نهضت ملی نسبت به تشکیل این آلترناتیو لایقید نمی ماند و از مردم می خواست چون ۳۰ تیر در صحنه حضور فعال داشته باشد، از وقوع کودتا پرهیز می شد. امروز نیز درس تجربه ۳۰ تیر را می باید بکار برد و با تمام توان کوشید و نگذاشت آمریکا آلترناتیو بسازد و با رژیم حاکم مدار بسته بوجود آورد.

• واقعیت چهارم که با مجاز خود ساخته جانشین می کنند، اینست: بر فرض که مصدق می باید واقع بین می بود و واقع بینی یعنی حل مسئله نفت با قبول « منافع آمریکا و انگلیس در ایران »، تشخیص منافع با آمریکا و انگلستان بود و آیا آنها به مصدق اجازه می دادند به جای آنها منافع آنها را تعریف و میزانش را معین کند؟ روشن بود که وقتی به مصدق این اجازه را نمی دادند، به دست نشاندهان بریده از مردم نیز نمی دادند. چنانکه به شاه و زاهدی نیز ندادند. زاهدی ناگزیر شد قرار داد کنسرسیوم را به مجلس ببرد و بگوید گفته اند حتی یک واو آن نباید پس و پیش شود. اما پیش از ملی شدن صنعت نفت و زمامداری مصدق نیز، قرار داد الحاقی را به حکومت مساعد تحمیل کردند. وقتی کمیسیون نفت تشکیل شد و قرارداد الحاقی در معرض رد قرار گرفت، حکومت رزم آراء قرارداد را از مجلس پس گرفت و گفته شد رزم آراء قرارداد ۵۰-۵۰ را در جیب دارد. برابر اسناد، در حکومت مصدق نیز، در قلمرو نفت، دو قدرت آمریکا و انگلستان مصمم بودند با ایران قراردادی را امضاء نکنند که در مقایسه با قراردادهای نفتی با کشورهای نفت خیز، امتیاز بیشتری را عاید ایران کند. گفته اند آخرین پیشنهاد در باره غرامت را مصدق می باید می پذیرفت. اما اسناد محرمانه ای که اینک انتشار یافته اند، حاکی از آنند که مصدق پذیرفت و انگلستان دبه کرد. مصدق هم به سفیر آمریکا برای چندمین بار گفت: انگلیسها بهانه جوئی می کنند. نمی خواهند با حکومت من مسئله نفت را حل کنند و در تدارک اسباب بر کناری من از سمت نخست وزیری اند. بنا بر اسناد (از سندهای ۲۸۱ بعد)، آمریکا که نخست دبه درآوردن انگلستان را غیر قابل قبول می دانست، به پیشنهادی تن داد که بنا بر آن، ایران می باید بابت مدت باقی مانده قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ نیز غرامت می پرداخت. این پیشنهاد در ۱۵ ژانویه تسلیم مصدق شد. همزمان با تشکیل جبهه انگلیس - آمریکا، در ایران، دربار دست بکار شد. علا، وزیر دربار شاه، به سراغ هندرسون، سفیر آمریکا در تهران رفت تا در باره جانشین مصدق گفتگو کند. در ۹ اسفند، توطئه قتل مصدق به اجرا گذاشته شد. در « خطرات و تألمات »، مصدق نقش هندرسون را در توطئه قتل خویش شرح می کند.

اما این واقعیت تنها واقعیتی نیست که می پوشانند:

• جهان در تحول بود و بسیار بودند کشورهایی که ملی کردن صنعت نفت را توسط مردم ایران، فرصتی می شمردند برای بیرون رفتن از سلطه شرکتهای نفت. در اسناد، مکرر به این واقعیت تصریح شده است: هرگاه راه حلی برای نفت پیدا نشود، مصدق می تواند نفت ایران را بفروشد. بنا بر این:

● بر فرض که شاه به نمایندگی اقلیت صاحب امتیاز به ایدن پیام نمی داد مسئله نفت را با مصدق حل نکنید صبر کنید او را برکنار کنیم و مسئله نفت را بسود شما حل کنیم (خاطرات ایدن)، شرایط و اسباب پیروزی نهضت ملی ایران وجود داشتند. الا این که برای امریکا و انگلستان آن روز، مهمتر از نفت، جلوگیری از استقرار مردم سالاری در ایران بود. زیرا آن مردم سالاری را سبب تزلزل و بلکه سقوط رژیمهای منطقه و به خطر افتادن «منافع خود» می دانستند. در این صددیت با استقرار مردم سالاری، روسیه آن روز پشتیبان آنها بود. با وجود این، اندیشه ای که راهنمای ایران به بیرون رفتن از روابط - مسلط - زیر سلطه باشد و آگاهی مردم کشور از حقوق ملی خویش، می توانست مردم را بمثابة نیروی تعیین کننده سرنوشت کشور، وارد عمل کند. چنانکه در ۳۰ تیر وارد عمل شد.

اما در آن ایام، حزب توده جانبدار دیکتاتوری پرولتاریا از نوع استالینی آن بود. اقلیت صاحب امتیاز در پی تجدید دیکتاتوری رضا خان بود. کاشانی در بند نخوت و مجاز، می گفت: اگر چوب را به جای مصدق بگذارد همان کار را می کند که مصدق می کند. بیان آزادی و استقلال بر اصل موازنه عدمی اندیشه راهنمایی می توانست بگردد که مردم را بمثابة صاحبان سرنوشت خویش وارد صحنه کند. رهبران نهضت ملی و مصدق و حکومت او را در رابطه با این واقعیت ها می باید نقد کرد. بدون تردید بر مصدق و همکاران او در رهبری نهضت ملی ایران، در رابطه با این واقعیتها نقد جدی وارد است. اما سانسور کردن واقعیتها و مصدق را آرمان خواه خواندن، جعل تاریخ و فریب نسل امروز است. نقد نفی نیست، تشخیص کاستی ها بقصد پی گرفتن از سوی نسل امروز و به نتیجه رساندن تجربه است.

ب - نه انسان و نه جامعه انسانی بدون آرمان وجود دارند:

۱ - انسان و جامعه انسانی بدون آرمان وجود ندارند. زیرا بدون هدف، عمل ناممکن می شود. برای آنکه انسانی بتواند اقدام به عملی را موضوع اندیشیدن و تصمیم کند، می باید هدف و بسا هدفهای دور و نزدیک را مشخص کند. آنگاه وسیله و یا وسیله های رسیدن به هدف را معین کند و سرانجام تصمیم به عمل بگیرد. بدین قرار، دوگانه انگاشتن، چه رسد به مقابل نشانیدن واقعیت و آرمان، بیرون رفتن از عرصه واقعیتها به قلمرو مجاز است. آیا می باید در شکفتن از سخن کسانی که خویشین را مجاز نشین کرده اند و میان واقعیت گرایی با آرمان خواهی رابطه تضاد بر قرار می کنند؟ نه. چرا دروغ سازی بدون پوشاندن واقعیت با مجاز ممکن نیست؟. و دروغ سازان نادانسته واقعیتی را که می خواهند قلب کنند، شفاف تر در معرض دید همگان قرار می دهند:

۲ - «واقعیت گراها» بدون آرمان وجود ندارند. آرمانی دارند که نمی خواهند بر دیگران آشکار شود. آرمان آنها قدرت است. برای مثال، می گویند: آقای هاشمی رفسنجانی واقعیت و عمل گرا است. اما عمل بدون هدف به تصور نیز نمی آید چه رسد که موضوع تصمیم و عزم و اجرا شود. حاصل زندگی این شخص، حتی کارنامه های او، گزارش بس شفافی از قدرتی است که او و همانندهایش آرمان خویش کرده اند. در کارنامه های سالهای ۶۰ تا پایان سال ۶۳ او، یک هدف بلند مدت و کاری بیاتر این هدف وجود ندارد. او تا این زمان نمی داند که کارنامه ها او را، بمثابة یک حریص مهار تکردنی قدرت، لو می دهند. در حقیقت، اگر یادداشتهای او سراسر فعالیتهای روزمره هستند، بدین خاطر است که وقتی قدرت آرمان می شود، زمان هر عمل کوتاه است. چرا که قدرت فرآورده روابط روز به روز قدرت است. از این رو است که هدفها روزانه و پراکنده می شوند. برای مثال، در دوران مبارزه با شاه، هدف مشخصی که رها کردن ایران از استبداد زیر سلطه بود، به تمامی فعالیتها جهت می داد. اما با ورود آقای خمینی به تهران تا پایان عمر او، دیگر جز قدرت هدفی که فعالیتها او را تنظیم کنند، وجود ندارد. از این رو، فعالیتها او روز به روز و پراکنده اند. به شهادت کارنامه های آقای هاشمی رفسنجانی، حتی پیروزی در جنگ، برغم آنکه ۸ سال بطول انجامید، هدفی که به فعالیتها جهت بدهد نبوده است. بلکه دست آویزی بوده است برای کشماکشهای روزمره بر سر قدرت.

۳ - و نیز، بدون هدف، عقل با واقعیت رابطه برقرار نمی کند. این هدف است که انسان را با واقعیت در رابطه قرار می دهد. حتی وقتی بنا بر شناخت واقعیت می شود، برای مثال، انسان می خواهد یک واقعیت را همان سان که هست بشناسد، هدف که شناسائی است می باید وجود داشته باشد تا استعداد دانشجویی انسان بکار افتد: بدون تشخیص هدف، عقل با واقعیت رابطه برقرار نمی کند.

۴ - بدین قرار، دو نوع رابطه با واقعیت برقرار می شود: رابطه با واقعیت وقتی قدرت هدف است و رابطه با واقعیت وقتی استقلال و آزادی هدف می شود. وقتی استقلال و آزادی هدف می شود، دروغ و مجاز بی محل می شود و عقل واقعیت را همان سان که هست می بیند. زیرا با واقعیت رابطه مستقیم برقرار می کند. اما وقتی قدرت هدف می شود، عقل واقعیت را آنسان که بکار قدرت می آید، می بیند. زیرا از رهگذر قدرت با واقعیت رابطه برقرار می کند. و از آنجا که بدون دروغ و مجاز، قدرت وجود نمی جوید و بخش بزرگی از وجودش نیز مجازی است، وقتی قدرت هدف می شود، واقع بینی نیز غیر ممکن می شود. از این رو بود و هست که رفتارهای شاه سابق، خمینی، هیتلر، استالین، موسولینی و... و اینکه گردانندگان رژیم مافیاهای نظامی - مالی هر روز بیشتر از روز پیش، ترجمان واقعیت گریزی بوده اند و هستند. در تاریخ نویسی قدرت پرستان نیز که تأمل کنیم می بینیم، واقعیتهایی که سانسور می کنند را با مجازها جانشین می سازند. تا نه تنها واقعیت گریزی قدرت مدارها را پپوشانند، بلکه به آنها لقب واقع بین نیز بدهند.

بدین قرار، مصدق بدین خاطر که استقلال ایران و استقلال و آزادی انسان ایرانی و غیر ایرانی را آرمان خویش کرده بود، واقع بین بود. تجربه نهضت ملی ایران می گوید: همه آنها که قدرت را هدف کرده بودند و از راه قدرت خارجی می خواستند به هدف خود برسند، از واقعیت ها می گریختند. از جمله از این دو واقعیت:

ملت ایران که به حسابش نمی آوردند و نمی آوردند و بدون مراجعه آنها به قدرتهای امریکا و انگلستان ممکن نبود، نهضت ملی ایران پیروز نشود و ایران وارد دوران استقلال و آزادی و رشد نشود.

پرسش دوم:

با سلام

چند روز پیش با یکی از دوستان از کسانی که کلاسهایی در باره موضوعات قرآنی برگزار می کند صحبت می کردم. ایشان می گفتند که روشنفکرانی که در باره دین پژوهش می کنند، کمتر به منابع دینی مسلط هستند. حتی با قرآن نیز آگاهی کامل ندارند، چه برسد به حدیث. ایشان می گفتند روشنفکران ما بیشتر در باره کلیات قرآن صحبت می کنند و کمتر به بحث در باره مطالب جزئی آن می پردازند. و به همین دلیل با نوعی طرفداری از دین و قرآن سخن می گویند. در حالی که باید بدون حمایت و علقه عاطفی در باره مطالب قرآن بحث کرد. ایشان در باره شما نیز می گفتند که شما بیشتر بر روی متد و روش دین سخن می گوئید و کمترین جزئیات می پردازید. نظر خود را بگوئید. (البته بنده می دانم که این طور نیست. برای مثال سر مقاله های اخیر شما در باره سنگسار و ازدواج موقت و ... در قسمت پاسخ به پرسشها نیز شما به جزئیات پرداخته اید).

نظر خود را در رابطه با آیه 230 سوره بقره و محل و چرایی و دلایل آن را بیان فرمایید. اینکه زنان کشتزار مردان هستند بگوئید.

* پاسخ به پرسش دوم:

۱ - اگر مراد از کلیات اصول راهنما است و این اصول آنطور که قرآن بدست داده اند، محل ایراد نباشد، پس فروع و جزئیات هرگاه بر وفق اصول راهنما تشخیص داده شده باشند، نیز خالی از نقص و ایراد می شوند. دوست شما از این واقعیت غافل است که مشکل اصلی اینست که اصول راهنمایی که قرآن می شناساند، با اصولی جانشین شده اند که با استفاده از فلسفه و منطق ارسطویی جعل شده اند. نتیجه اینست که اسلام بیان قدرتی گشته و احکام آن (جزئیات) ضد و نقیض شده اند. بر او است که بداند، بدون اصول راهنما نمی توان بدون نظر جانبدارانه و یا دشمنانه در مطالب قرآن بحث کرد. از آنجا که نیایش پیامبر این بود که خداوند مرا به دیدن واقعیت آن سان که هست توانا گردان، بر روش او باید رفت و رهنمودهای قرآن را آن سان که هستند می باید شناسائی کرد.

۲ - راستی اینست که این جانب تا توانسته ام، بر روی روش کار کرده ام. اما روش برای آنست که انسان بتواند در تجربه بکار برد. پس نمی تواند « کلیات » خالی از « جزئیات » و حکم عامی در تجربه بکار نا بردنی باشد. روش وقتی در تجربه بکار می آید که تجربه گر را، در هر قدم، بکار آید. حتی اصول راهنمای روش نیز می باید کاربردهایشان را یک به یک در برداشته باشند. برای مثال، کاربردهای موازنه عدمی بعنوان اصل راهنما، کاربردهای ثنویت که محدود کننده عقل و معتاد کننده آن به قدرت مداری است، در کتاب عقل آزاد، در ۱۴۴ روش، مقایسه شده اند. کسی که بخواهد عقل خویش را آزاد و خلاق کند، ۱۴۴ روش در اختیار دارد.

۳ - بدین ترتیب اصول راهنما برای آنست که در فعالیتهای استعداد های انسان بکار آید و در درک واقعیت انسان که هست کاربرد بچوبند. در فراوان کارها، به « جزئیات » (به قول دوست شما) پرداخته ام : در اخلاق، کیش شخصیت، در انسان و حقوق او، اصول راهنمای قضاوت و حقوق انسان، در منزلت و فضلهای زن و مرد، از جمله زن و زناشویی، در اقتصاد، از جمله اقتصاد توجیدی و در باب عدل، عدالت اجتماعی، در ولایت انسان و جمهور انسانها، مجموعه ای شامل اصول راهنمای مردم سالاری، رهبری، عدالت اجتماعی و رشد. و فراوان پاسخ به پرسشها در باره فروع (« جزئیات »)

۴ - آیه ۲۳۰ سوره بقره مقرر می کند:

هرگاه میان مرد و زنی سه بار طلاق واقع شد، برای بار چهارم نباید با یکدیگر ازدواج کنند. مگر آن که زن شوهر دیگری گزیند و از یکدیگر جدا شوند.

در ذهن عمومی اینطور القاء و باور شده است که ازدواج بعد از سه طلاق صوری است و بلافاصله شوهر جدید همسر را طلاق می گوید تا او بتواند با شوهر سابق برای بار چهارم ازدواج کند. قلب رهنمود قرآنی، بسود قدرتمندان بعمل آمده است و حکم مقلوب همچنان جانشین رهنمود قرآن است. آیه تصریح می کند: « اگر شوهر دوم همسر را طلاق داد ». بنا بر این « اگر »، ازدواج دوم نه تشریفاتی که واقعی می باید باشد. و نیز،

۴/۱ - اختیار ازدواج با زن است. زن است که شوهر بر می گزیند و مرد است که می پذیرد. بنا بر این، هم در ازدواج اول و هم پس از هر یک سه طلاق، اختیار گزینش شوهر با زن است. مشکل ناشی از سلب این حق از زن است. هرگاه زن حق خویش را باز یابد، می تواند با استفاده از آن، ترتیب جدائی احتمالی را از پیش معین کند. دانستنی است که تنها در اسلام است که زن شوهر می گزیند.

۴/۲ - پس زن می تواند شرط کند که جدائی به رضایت دو طرف باشد و یا او اختیار جدائی را داشته باشد.

۴/۳ - هرگاه خود این ترتیب را نداد و شوهر، بار اول او را طلاق داد، زن حق دارد، برای بار دوم، او را بر نگزیند. اما اگر از حق خود استفاده نکرد و این سه بار متوالی، خانواده ای که بنا بر قرآن، اساس آن بر علاقه و حقوق انسان و فضیلتا همگرایی در اندیشه راهنما است، با وجود سه نوبت ازدواج و طلاق، با فاقد این پایه ها است و یا مرد نمی تواند میان عشق و سلطه بر زن، یکی را انتخاب کند. در این صورت، چاره اینست که زن بر این پایه ها، ازدواجی دیگر کند.

۴/۴ - بدین قرار، رهنمود قرآن بر اینست که بعد از سه طلاق، هر یک از زن و شوهر، بر همان دو اساس، می باید در پی ازدواج دیگری شوند. زن شوهری جدید و مرد همسری نو بچوبند. از آنجا که شوهر را زن اختیار می کند و زناشویی به رضایت است، پس ازدواج جدید بر پایه علاقه و فضیلتا و حقوق انسان و همگرایی در باور انجام می گیرد و بنا بر اصل، به جدائی نمی انجامد.

با وجود این، استثناء وجود دارد. هرگاه ازدواج دوم نیز ناکام شد و در زن و شوهر پیشین، علاقه به یکدیگر قوت گرفت و از تجربه درس لازم گرفته شد، می توانند با یکدیگر ازدواج کنند.

۵ - به پرسش شما در باره « زنان کشتزار مردان هستند »، در زن و زناشویی، پاسخ داده ام. به مناسبت بحثی که با تنی چند در میان است، در کار دقیق و کامل تر کردن آن پاسخ هشتم. در باره آیه ۲۳۲ سوره بقره نیز بحث می شود. نظری را که در این باره داده ام، می آورم :

* اشکال کننده بر آیه ۲۲۳ سوره بقره این اشکال را وارد می بیند :

« اینکه زن را به مزرعه تشبیه می کند، نزد بسیاری از مسلمانان به این عنوان است که هر موقع مرد خواست روابط جنسی برقرار کند، بدون در نظر گرفتن خواست زن و این مخالف هم درک حقوقی و هم مخالف قوانین سوئد است. برای همین فکر می کنم تشبیه کردن زن به مزرعه عجیب است. زن هم حق دارد فعال در کاشتن تخم باشد (یعنی در آمیزش جنسی، خلاق و باز باشد) همانند مرد. اما شاید من این شباهت سازی را اشتباه فهمیدم. »

● رفع اشکال :

ممنوعیت های جنسی (انواع بکار بردن سکس برای برقرار کردن روابط قوا و در این روابط دست بالا را پیدا کردن و ممنوع تصور کردن برخی از انواع آمیزشهای جنسی با همسر، بنا بر عرف و عادت) که آسیبهای اجتماعی بسیار - از جمله جستجوی التذاذ جنسی در بیرون از روابط زناشویی و پی آمدهای آن - ببار می آورد، موضوع آیه (۲۲۳ سوره بقره) است که زن را مزرعه توصیف می کند و مورد اشکال شما قرار گرفته است. در موقع خود، به اشکال شما به تفصیل می پردازم. در این جا، یادآور می شوم که

الف - آن آیه همبستری را از هرگونه قید و بندی آزاد می کند و ممنوعیت های جنسی را الغاء می کند. لذت بردن زن و مرد از یکدیگر را آزاد می کند.

ب - تاکید می کند مرد نباید رفتار جنسی در پیش گیرد که با منزلت و کرامت زن ناسازگار باشد و سبب تحقیر او شود.

ج - زن را به مزرعه تشبیه می کند. چرا که زن را از جمله دو فضل است: مزرعه زندگی و آموزگار عشق.

بنا بر فرهنگی که انسان را مسلط به طبیعت گمان می برد و تخریب طبیعت را دلیل پیروزی انسان در جنگ با طبیعت گمان می برد، مزرعه پست است. بدین خاطر است که شما اشکال می گیرید. اما در دین ها که انسان را به رعایت حقوق طبیعت می خوانند و رعایت حق طبیعت را قیام انسان به عمران طبیعت می شناسند، مزرعه نماد حیات و شادابی زندگی و عشق است. به اوستا، به قرآن و نیز به تورات و انجیل خود که رجوع کنید، رابطه انسان و مزرعه را جز آن می یابید که سرمایه داری و پراکنگر « فرهنگ » غریبان کرده است. بنا بر « فرهنگی » که مزرعه پست شمرده می شود، آیه را گویای پستی و کارپذیری زن در آمیزش جنسی تلقی می کنند. اما بنا بر فرهنگی که میان انسان و طبیعت توحید برقرار می کند، در زندگی، در عشق و ورزی، در آمیز جنسی، نقش اصلی را مزرعه پیدا می کند. زن مزرعه و آموزگار عشق است و مرد را در خود می گیرد و بارور می کند. نقش اصلی را مرد که به قول شما دانه می کارد بازی نمی کند. در آنچه به باردار شدن مربوط می شود، بنا بر قرآن، مریم (ع) بدون مرد بار دار شد. بطور طبیعی، دانه مرد تا با دانه زن توحید نجویند، زن باردار نمی شود. بنا بر این، در بدر پاشی با مرد برابر و در پرورندان دانه بر او افضل است. و در آنچه به رابطه جنسی مربوط می شود، مرد دانه نمی کارد خود دانه است و در مزرعه بارور می شود. بدین سان، نقش اصلی را مزرعه بازی می کند که دانه را بارور می کند. اگر مزرعه را ممنوعیت های جنسی نازا کنند و زن، در همبستری، آزادی کامل خویش را باز نیابد و یا دانه عقیم باشد (نشوز مرد موضوع آیه ۱۲۸ سوره نساء) دانه عشق میوه التذاذ ببار نمی آورد و آسیبهای اجتماعی بسیار پدید می آورد.

بدین قرار، همبستری می باید آزاد و از روی میل انجام گیرد. چرا که هرگاه جز این باشد، التذاذ جنسی ناقص می شود و در نتیجه، خسونت ببار می آید. این خسونت در روابط دو همسر نقش اول را می یابد و آسیبهای بسیار پدید می آیند. همان خسونت را ببار می آورد که در جامعه های غرب و در همه جامعه ها، بیشتر زنان قربانی آند.